

گلدزیهر با اعتماد به دو روش «نقد تاریخی» و «مقایسه ادیان» تحقیق درباره شکل گیری اسلام، چگونگی تطور آن، فرقه ها، مذاهب و اندیشه های معنوی آن در زمان های مختلف را آغاز کرد.

شر قرار می دهد، چنان که اگر زندگی بر اساس معیارها و اصول این دین قرار بگیرد به سعادت منجر خواهد شد.

گلدزیهر در عرصه تحقیقات اسلامی نقش پررنگی داشته است. او گام های مستحکم روبه جلویی در مطالعات اسلامی برداشت و روش های علمی جدیدی، از جمله روش تاریخی و روش تطبیق و مقابله، را بنیان گذاشت. گلدزیهر با اعتماد به دو روش «نقد تاریخی» و «مقایسه ادیان» تحقیق درباره شکل گیری اسلام، چگونگی تطور آن، فرقه ها، مذاهب و اندیشه های معنوی آن در زمان های مختلف را آغاز کرد. وی تاریخ ادبیات عرب را به کار می گرفت و در اسناد و متون تاریخی تعمق می کرد و تلاش می کرد از میان آن ها احکام عام دینداری اسلامی را استنباط کند، اما اشتباه وی این بود که با پیش فرض های خود به میدان آمده بود و تلاش می کرد متون را با پیش فرض های خود تطبیق دهد. توجه گلدزیهر به جنبه تاریخی اسلام او را از جنبه های سیاسی، فرهنگی و مدنی تمدن جهان اسلام بازداشته بود.

وی برای مطالعه اسلام ابتدا مصادر اصلی اسلام، یعنی قرآن و سنت، را بررسی کرد، زیرا این دو را نقطه ثابت کشف تحول درونی اسلام می دانست. همچنین دیدگاه او این بود که با تفسیر و تأویل این مصادر اولیه می توان اندیشه عامی را که در شناخت اسلام نقشی اساسی دارد به دست آورد.

گلدزیهر که فقط دو بار به سرزمین های اسلامی سفر کرد در مطالعه متون اسلامی از مشاهده مستقیم استفاده نکرد، بلکه بر ادبیات و فرهنگ چند جانبه اسلامی تکیه کرد. تمدن اسلامی آینه ای بود که جریان های معنوی اسلامی را منعکس می کرد. به این ترتیب می توان گلدزیهر را، در وهله اول، مورخ ادیان نامید. وی برای کشف تحول حیات اسلامی فقه اسلامی را مطالعه کرد، زیرا معتقد بود فقه نشان دهنده واقعی و کاشف دگرگونی حیات اسلام است.

از نظر گلدزیهر، و با دید تاریخی او، چهره اسلام در زمان های مختلف تغییر کرده است. او معتقد بود تاریخ پس از وفات رسول خدا، با جعل و وضع حدیث به صورت شفاهی و کتبی و با اهدافی

سیاسی و مذهبی، به کلی متمایز می شود. به باور او، اسلام پس از فتوحات عربی از اندیشه های غیراسلامی، مانند مسیحیت و تفکر نوافلاطونی - به ویژه اندیشه های ایرانی و هندی در تصوف اسلامی - تأثیر پذیرفته و دچار تحول شده است. او در این بحث با استفاده از روش تأثیر پذیری به خطا رفته است، زیرا اندیشه های اعتقادی اسلامی و جریان های فلسفی و معنوی ای که از آن نشئت گرفته اند، با توجه به اصالت بی شائبه اسلامی شان، در چارچوب روش تأثیر پذیری نمی گنجند.

گلدزیهر در کتاب های اصلی خود، مانند ظاهرین (Die Zahiriten)، مطالعات محمدی (Muhammedanische Studien) و روش های تفسیر قرآن (Schools of Koranic Commentators)، مصادر اصلی تشریح اسلام را بررسی و هنگام تحلیل با روش نقد تاریخی و روش تأثیر پذیری عناصر خارجی را نیز به بحث اضافه کرده است.

گلدزیهر، به رغم تمام موفقیت هایش در مطالعات اسلامی، اشتباهاتی نیز داشت. مهم ترین اشتباه او این بود که تلاش فراوانی داشت که نتایج سازگار با پیش فرض های خویش به دست بیاورد. دیگر خطای روشی گلدزیهر اعتماد بر روش «اثر تاریخی» است. او همت فراوانی بر بررسی مصادر خارجی اسلام گماشت، زیرا اعتقاد داشت این عوامل تأثیر بسیاری در تحول دین اسلام داشته اند. مفاد نتیجه علمی به دست آمده از این تلاش ها تأثیر پذیری دین اسلام از عوامل خارجی در تشریح، تصوف و کلام بود، حال آنکه اسلام دارای یک اصالت حقیقی است که عامل خارجی نمی تواند خدشه ای بر آن وارد کند.

+

۲. هرگرونیه

اسنوک هرگرونیه (Christiaan Snouck Hurgronje؛ ۱۸۵۷-۱۹۳۶م) از بنیان گذاران اصلی مطالعات اسلامی در غرب اروپا به شمار می رود. او گذشته و اکنون جهان اسلام را بررسی کرد و در بیان ویژگی های فقه اسلامی سهم داشت. وی همچنین الگوی مستشرقانی محسوب می شود که به اهداف استعماری خدمت کردند.

روش هرگرونیه در مطالعات اسلامی

اعتماد به تاریخ اسلام بود. وی ابتدا سیره نبوی و سپس شخصیت تاریخی پیامبر را مطالعه کرد. او همه گزارش های را که مورخان درباره زندگی پیامبر نوشته اند تصدیق نمی کرد، زیرا معتقد بود می توان در برخی از آن ها مناقشه کرد و نیز حوادث زندگی پیامبر با آنچه مورخان آورده اند سازگاری ندارد.

هرگرونیه معتقد بود که برای مطالعه هر دین باید تاریخ آن دین، یعنی اصول، گستره، مذاهب، جنبش های فکری و نوع تمدن آن دین، را مطالعه کرد. او همین روش را در مطالعه گذشته و اکنون اسلام به کار برد. هرگرونیه اسلام را دینی می دانست که شخصیتی تاریخی به نام محمد پیامبر آن را تأسیس کرده است.

او معتقد بود مرگ پیامبر می توانست پایانی برای اسلام باشد، اما تعالیمی که از این دین در سرزمین های مختلف نشر یافته بود از آن رازنده نگاه داشت. وی معتقد بود تحقیق درباره شریعت اسلامی فایده تاریخی دارد و از این راه می توان به چگونگی شکل گیری نظام اسلامی و شناختی از اصول اندیشه دینی متعلق به این شریعت دست یافت.

هرگرونیه در کنار مفهوم تطور تاریخی روش تأثیر پذیری را به خدمت گرفت و به سبب زیاده روی در تطبیق این روش بر اسلام معتقد بود که اسلام معارض تمام ادیان پیش از خود، یعنی باورهای عرب جاهلی، مسیحیت و یهودیت، بود اما به تدریج اصول آن ادیان را در خود گنجانده و دینی جدید شکل گرفت که هیچ اصلی برای خود ندارد. این اندیشه افراطی معضل تاریخی شک در اصالت اسلام را به وجود آورد، مشکلی که یارای مقابله با واقعیت های انکارناپذیر تاریخی - که به روشنی اصالت اسلام را بیان می کنند - را ندارد.

هرگرونیه معتقد بود برای شناخت حقیقت تاریخی اسلام باید شناخت مناسبی از آنچه رخ داده است پیدا کرد تا بتوان اسلام حقیقی را از میان اسلام زمان رسول خدا و اسلام پس از وفات پیامبر تشخیص داد. او به این نتیجه رسید که اسلام، به شکل نظامی منسجم برای زندگی، بعد از وفات پیامبر در خارج از جزیره العرب و از طریق تأثیر پذیری به وجود آمد. بر اساس این رأی خطا، تمدن

مبلغان مسیحی (مسیحون) اروپایی به سرپرستی پدر آن دو بویسمنو (نفر دوم از راست، نشست) در جزیره بول نیوزیلند، ۱۸۹۲ میلادی